هو العلیم

تبیین و بررسی چند موضوع فقهی مورد ابتلا و حرمت تعدی به حقوق انسان‌ها

طرح مبانی اسلام

بیانات

حضرت آیةاللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

تلمیذ: از شما در مورد بیلیارد و پاسور سؤال کرده بودند، شما فرموده بودید اگر در عرف از قماربودن خارج بشود اشکالی ندارد؛ آیا شطرنج هم همین حکم را دارد؟

استاد: برای شطرنج نص داریم: «**قال الصَّادِقُ علیه السّلام: اللَّاعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ مُشْرِکٌ وَ السَّلَامُ عَلَى اللَّاهِی بِهِ مَعْصِیَةٌ**»[1] موضوعاتی که در زمان شارع وجود خارجی نداشته باشند، فقط خود عرف آن موضوعات را وسائطی ایجاد کرده و داخل در تحت عناوین کلی قرار داده، اگر آن‌ها از تحت آن عناوین خارج بشوند، حکم اباحه پیدا می‌کنند.

حکم استعمال دخانیات

مثلاً یکی از موضوعات، مسالهٔ ادّخان (استعمال سیگار و تنباکو و امثال ذلک) است. چنین چیزی در زمان شارع نبوده و طبعاً حکمی هم ندارد، حکمی که برایش مترتب می‌شود به لحاظ عنوان ضرر است؛

---

[1] مستدرک الوسایل، ج ۱۳ ص ۳\۲۲ش۳

حالا اگر سیگاری درست کنند که بگویند ضرر ندارد، طبعاً حرمت هم ندارد. ما چیزی به نام سیگارکشیدن در زمان شارع نداشتیم، یا اینکه اگر هم در همان زمان بوده آن هم منوط به ضرر بوده.

ملاک حرمت بیع نجاسات

چیزهایی داریم که ملاک در آن‌ها ضرر است؛ مانند موضوعاتی که در زمان شارع احکامی بر آن بار شده و آن احکام به زمان شارع اختصاص دارد؛ مثلا حرمت بیع نجس مثل دَم و امثال ذلک، که این حرمت متعلق به دم است به لحاظ عدم استفاده الّا با همان حیثیت نجاست خودش، که طبعاً در این زمان این عنوانِ عدم استفاده برگشته و عنوان دیگری پیدا کرده و وقتی که عنوان دیگری پیدا بکند، در این صورت معاملهٔ بر آن جایز می‌شود.

مثل همان کلب هِراش (سگ ولگرد) که خرید و فروشش حرام است ولیکن همین کلب وقتی که به صورت کلب معلَّم یا کلب حارس و کلب صید در بیاید، [خرید و فروشش حلال می‌شود.] این همان کلب است ولی حلال می‌شود. و مهم این است که

به‌واسطهٔ کلب صید شدن، نجاستش از بین نمی‌رود؛ نه اینکه حالا چون کلب معلَّم و صید و حارس شد دیگر حالا طاهر است، همان نجاست باقی است و همان آثار روحی و نفسیِ مترتب بر آن باقی است؛ در منزلی که باشد ملائکه نمی‌آیند، لذا باید آن را گوشهٔ حیاط گذاشت و نباید آن را در محیط ساختمان آورد. حتی اگر عکس کلب و این‌ها در جایی باشد ملائکه نمی‌آیند، ولی در عین حال خرید و فروشش جایز است.

معلوم است که مسالهٔ حرمت، به نفس نجاست مِن حیث هی هی بر نمی‌گردد؛ چون نجاستش از بین نرفته، [بلکه] به عدم انتفاعِ از عین برمی‌گردد. حالا عدم انتفاع تبدیل شده به انتفاع عقلایی، الآن اگر خون نباشد، فرد بیمار در بیمارستان می‌میرد. سابق که عمل جراحی نبود، فرد آپاندیسیت می‌گرفت و می‌مرد (خدا رحمتش بکنه!) اما حالا که جراحی‌اش می‌کنند. [اگر] هموگلوبینش هم پایین است باید خون تزریق بشود [والا] تلف می‌شود. و این مسئله خودِ عنوان را متحوِّل می‌کند: عنوان عدم انتفاعی که تبدیل می‌شود به انتفاع.

حکم خرید و فروش الکل

مسئلهٔ الکل همین‌طور است. الکل همان خمر است، منتهیٰ خصوصیّات و درصدش تفاوت دارد: چهل‌درصدی داریم، سی‌درصدی داریم، بیست‌درصدی داریم و این‌ها را شما بهتر می‌دانید! شارع این خمر را به‌واسطهٔ الکلش حرام کرده، نه به‌واسطهٔ آن جزء دیگر، لذا اگر شما از خمر آن سی درصد الکل را بگیرید، این خمر نیست، مایعی است مثل بقیّهٔ مایعات. شما اگر الآن در آزمایشگاه خمر را بردید و الکلش را جدا کردید بقیّه‌اش شربت است. شیرین است یا تلخ؟

تلمیذ: تلخ است.

استاد: شاید تلخی‌اش هم به‌خاطر الکل باشد، حالا اگر الکلش را در آزمایشگاه برداشتند، حکم ثانوی دارد. حالا اگر بگویید آقا این قبلاً الکل داشته و الآن ندارد، هذا امرٌ آخر (این الآن یک چیز دیگری است). اگر در آزمایشگاه پلاسمای خون را بیرون کشیدید و جدا کردید ـ حالا خیلی مصارف دارد ـ این نجس نیست، این دیگر خون نیست. خونی که فقط اجزایش را جدا بکنند، گلبول سفیدش را جدا

بکنند، پلاسمایش را جدا بکنند، ترکیبات دیگرش را جدا بکنند، هرکدام از این‌ها برای خودش نجس نیست؛ بله! این‌ها اگر با هم ترکیب بشود، می‌شود دم و آن نجاست بر آن بار می‌شود؛ لذا خود پلاسمای تنها را شما می‌توانید بفروشید، خرید و فروش آن اشکال ندارد؛ چون دیگر دم به حساب نمی‌آید. این مجموعه من‌حیث‌المجموع دم به حساب می‌آید.

الآن الکل یکی از مصارف ضروری است مخصوصاً آن الکل انگور که می‌گویند مصارف طبی دارد و میزان خالصی‌اش بیشتر از همه است و در عمل جراحی استفاده می‌شود؛ الآن فی‌حدنفسه خرید و فروش آن بلامانع است.

احتیاط علامه طهرانی در نحوهٔ خرید الکل طبی

من یادم است وقتی که بچه بودم، شش یا هفت‌ساله با مرحوم پدرم داروخانه می‌رفتم. داروخانه در سرچشمه به اسم آقای جوهرچی بود، خدا رحمتش کند، بسیار متدین و بسیار مرد خوبی بود. پول‌هایی که از الکل و این‌ها بود در یک جعبه می‌گذاشت که با پول داروهای دیگر قاطی نشود،

آن‌وقت مرحوم پدرم هم این را می‌دانست؛ وقتی که مثلاً الکل می‌گرفتند (چون آمپول می‌زدند) می‌گفتند: «در ازای شیشهٔ الکل پولش را می‌دهم، این پول مال شیشه است» این فقط یک جهت برای توطین نفس بود! والا کسی در ازای شیشه یک‌دفعه سی تومان نمی‌دهد، شیشه که دو ریال است، نمی‌آید سی تومان پول بدهد! نه! نیازی به این چیزها نیست، خود پول در مقابل الکل چه اشکالی دارد؟! حکم الکل در آن موقع، حکم عدم انتفاع بود و بر اساس عدم انتفاع، شارع این حکم را مترتب کرده است.

حکم خرید و فروش خاک

همین خاک طاهر است یا نجس است؟ طاهر است شما [اگر] خاک را بفروشید، معامله باطل است؛ چون عدم انتفاع است. ولی همین خاک را می‌خواهید در باغچه بریزید، معامله اشکال ندارد، خاکی که برای باغچه است و خاکی که شما همین‌طوری بخرید دو حکم دارد، درحالی‌که هر دو یکی است؛ یکی انتفاع محلّله و عقلایی، یکی هم عدم انتفاع محلله و عقلایی است و هیچ تفاوتی هم

نمی‌کند؛ لذا شرط برای صحت معامله، مسئلهٔ قیمت‌داشتن و ارزش‌داشتنِ عقلائیه است؛ یعنی وقتی که شارع معامله را امضاء می‌کند، این امضای شارع بر اساس سیرهٔ عقلائیه است که عقلا بِنا را در تعامل عوض و معوَّض بر ارزش مالیه قرار می‌دهند.

بنده نسبت به این چوبی که در آن گوشهٔ مدرسه هست اگر بخواهم ارزش مالیه بدهم و آن را همین‌طوری به ده‌هزار تومان به شما بفروشم، معامله باطل است، معامله صحیح نیست و ارزش ندارد. چوب چه ارزشی دارد؟! ارزشی که بنای عقلا بر آن مترتب نیست از طرف شارع هم مُمضا نیست. مگر اینکه در وقت دیگر ارزش دیگری پیدا بکند.

دلیل حرمت بیع آلات قمار

خرید و فروش آلات قمار حرام است؛ چون انتفاع عقلائیه بر این آلات قمار مترتب نیست؛ نه اینکه عقلا در اینجا قائل به انتفاع از آلات نیستند، نه! هستند؛ بنای عقلائیه‌ای که مترتب بر امضای شارع است، این بنا منظور است نه سیرهٔ عقل؛ عقلا مِن حیث أنَّهم عقلاء، بدون لحاظ شرعیت و اباحهٔ شرعیه؛ یعنی عقلای متشرِّع در این سیره مدخلیت

دارد، نه عقلای غیرمتشرِّع مثل عقلای یهود، نصاریٰ، کمونیست، ملحدین و امثال ذلک، این‌ها عقلای غیرمتشرِّع هستند و بنایشان بر استفاده است: گوشت خوک می‌خورند، الکل هم مصرف می‌کنند و قمار و همه چیز را دارند و بنایشان براین است؛ اصلاً زندگیشان بر قمار و این حرف‌ها می‌گذرد. این سیره عقلائیه که ممضای شارع نیست. سیرهٔ عقلائیهٔ مبتنی بر امضای شرع یعنی نه [اینکه] در خود سیره، رضای شرع باشد تا در اینجا دور لازم بیاید؛ خود مشروعیت سیرهٔ عقلائیه مبتنی بر امضای شارع باشد و این امضای شارع و حکم شارع مبتنی بر سیرهٔ عقلائیه باشد. سیرهٔ عقلائیهٔ در ظرف شرع منظور من است، نه مبتنی بر رضای شارع که رضای فعلی در آنجا مورد لحاظ باشد، نه آن نیست. سیرهٔ عقلائیهٔ در ظرف شرع مورد رضای شارع است مگر اینکه در آنجا خلاف و استثنا باشد که در آنجا مسئله جور دیگری می‌باشد.

پس در آن مواردی که شارع خودش فی‌حدنفسه حکم خاص نیاورده ولی بنای عقلا در آنجا بر اجرای

این رویّه است، شارع آنجا را امضاء می‌کند.

جواز بیع الکل برای انتفاعِ به غیرشرب

وقتی که شارع در زمان شرع، به بنا و سیرهٔ عقلائیه نگاه می‌کند می‌بیند این عقلا برای الکل چیزی را [انتفاع محسوب] نمی‌کنند؛ رویهٔ عقلائیهٔ قابل انتفاعی وجود ندارد، وقتی از این‌طرف رویه وجود ندارد و از آن طرف مفاسد برآن مترتب است، حکم به حرمت می‌کند. ولی الآن همین سیرهٔ عقلائیهٔ در ظرف شرع، برای استفادهٔ غیر اکل و غیر شرب روش عقلی دارند، شارع هم که می‌گوید ما که نمی‌خوریم و برای استفاده‌های دیگر به کار می‌بریم، لذا محذور آن مفسده که در آن موقع بر شرب مترتب بود، الآن نیست. آن موقع بر شرب مفسده مترتب بود؛ همان موقع اگر پزشکانی پیدا می‌شدند [و برای الکل انتفاعی کشف می‌کردند، شارع حکم به حرمت بیع نمی‌کرد.]

و این قضیه که می‌گویند: خارجی‌ها الکل را کشف کردند، این‌جور نیست، مربوط به رازی است و او الکل را کشف کرد نه خارجی‌ها. حتی می‌گویند این قضیّه مربوط به امام صادق است، این قضیّه

برگشتش به جابربن‌حیان است که او در کتابش بیان کرده که کیفیّت استخراج الکل و راه پاک کردن جُسوم را حضرت صادق به او فرمودند. و بعد هم شنیدم که در کوفه محلی کشف شده که فضای خیلی وسیعی است و متوجه شدند که اینجا برای آزمایشگاه جابربن‌حیان بوده. الآن نمی‌دانم که این به چه صورت است ولی این را من سال‌ها پیش شنیده بودم [که] چنین چیزی است و زیرزمین بوده و این را الآن محفوظ نگه داشته‌اند.

آن سیرهٔ عقلائیه در آن موقع اجازهٔ انتفاعِ به غیرشرب را نمی‌داد، چون عقل در احکام انشائی خود براساس تجربه عمل می‌کند و تجربه در آن موقع، این نتیجه را در اختیار عقل قرار نداده بود تا بتواند این نفعِ غیر شرب را از خمر یا الکل استنتاج کند تا براساس این نتیجهٔ عقلائیه و عرفیه، بتواند حکم به اباحهٔ تصرف را بکند و منتظر جواز شرع باشد که از نظر شرع در اینجا چه حکمی برای این مسئله آمده است. من به‌واسطهٔ تجربه، این نفع را در این قضیّه استنتاج و انتزاع کردم و این نفعی که انتزاع

کردم با آن مفسده‌ای که شارع آن را علت برای ترتّب حکم قرار داده است منافاتی ندارد؛ آن مفسده در جای خودش برگشتش به شرب است و این نفع برگشتش به استعمال خارجی. شارع که نگفته حتی دست زدن به آن نیز حرام است! نه آقا همین‌جور اصلاً خمر را جایی می‌ریزید، این چه اشکال دارد؟! آدم جایی می‌ریزد؛ شما که می‌خواهید خمر را جایی خالی کنید، خب جایی بریزید که آنجا هم ضدعفونی بشود، اینکه اشکال ندارد.

وقتی که از ناحیهٔ عقل این حکم برایش آمد، طبعاً شارع هم آن مفسده را نمی‌تواند مورد لحاظ قرار بدهد؛ لذا این مسئله برمی‌گردد به حلّیت، حلّیت در این مورد، حکم بیع هم مترتب بر حلّیت می‌شود؛ لذا اگر شخصی نتوانست به الکل دسترسی پیدا کند، می‌تواند حتی خمر را برای ضدعفونی استفاده کند و اشکالی ندارد؛ چون مقصود از خمر در اینجا همان استعمال غیر شرب است، در عین اینکه آن نجاست و آن آثار مترتب بر نفس به حال خودش باقی است، فقط صرف تجویز معامله و رعایت کیفیّت استعمال در خصوص این مورد در اینجا محقّق می‌شود.

و نظایر این‌ها خیلی زیاد است که انسان به‌دست بیاورد؛ در مسئله دخانیات هم همین است، الآن در مسئله دخانیات، سیگارکشیدن از نظر بهداشت به عنوان ضرر جدی مطرح است؛ منتها ضررش آنی نیست ولی ضرری است که هم خودش فی‌حدنفسه موجب ضرر است و هم برای پیداشدن ضررهای دیگر مقدمه و بسترِ لازم را فراهم می‌کند، برای مسائل دیگر، برای سرطان و امثال‌ذلک. وقتی که این‌طور باشد حکم شرعی که همان مسالهٔ حرمت غیر عقلائیه است و حرمت امری که موجب ضرر هست، طبعاً بر آن مترتب می‌شود. این [حکم] نیازی به دلیل خاص ندارد.

نکاتی دربارهٔ حکم استفادهٔ اقسام مختلف الکل

تلمیذ: الکل را نجس می‌دانید؟

استاد: الکل بله اگر مایع بالاصاله باشد.

تلمیذ: پس شرط حرمتش اِسکار نیست؟

استاد: خیر، حالا فردی مست نمی‌شود، سیستمش طوری است که مست نمی‌شود!

تلمیذ: الکل صنعتی چطور؟

استاد: آن‌ها مایع بالاصاله نیست بلکه از چوب است.

تلمیذ: آن الکلی که برای تزریق استفاده می‌کنند نجس است؟

استاد: اگر از انگور و این‌ها باشد بله، ولی اگر نباشد خیر، البتّه الکل تزریقات از انگور است.

تلمیذ: الکلی که برای استفاده ماست بیشتر از چغندرقند است، ماده‌ای است در چغندر به نام مَلاس که از آن استفاده می‌کنند.

استاد: یعنی شیره‌اش را می کشند؟

تلمیذ: شیره اش را می کشند بعد آنچه که باقی می‌ماند تفاله‌اش را...، الکلی که در ایران تولید می‌شود بیشتر از چغندرقند است؛ یعنی خیلی ارزان‌تر از الکل‌های دیگر است. بیشترش هم صادر می‌شود.

استاد: علی‌کل‌حال آن مایعِ چغندر را می کشند یا تفاله‌اش را؟

تلمیذ: تفاله‌اش را استفاده می‌کنند.

استاد: مایعش را شکر می‌کنند؟

تلمیذ: احتمال دارد آب به آن اضافه شود.

استاد: آب و این چیزها دلیل نیست.

تلمیذ: چغندر حالت خمیرمانند دارد، مایع نیست آن حالت سیّالیت را ندارد.

استاد: بله آن‌ها را نمی‌توانیم بگوییم نجس است. با این کیفیّت نجس نیست.

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا (علامهٔ طهرانی) شما نظرتان در مورد ادکلن نجاست بود؟

استاد: ایشان که به‌طور کلی الکل را نجس می‌دانستند. یعنی مسئله برگشتش به همان تخمیر [بود که] حکم مایع را به آن [مترتب] می‌کردند. البتّه من هم صحبت کرده بودم راجع به این قضیّه، من به ایشان این‌طور می‌گفتم: این مایع بالاصاله بودن آن تخمیر و مراتب بعدی و تغییر و تحولات بعدی نیست؛ چون بالأخره هرچه باشد تبدیل به مایع می‌شود، سنگ را که الکل نمی‌کنند. این مایعی که

فعلاً هست بالأخره این مایع باید مراتبی را بگذراند تا اینکه مایع بشود، این دلیلی که آمده (مایع بالاصاله بودن) به خود اصل برمی‌گردد که اصلِ این و آن، منشائی که دارد آیا منشأ مایع بوده یا غیر مایع؟

تلمیذ: از حضرت‌عالی نقل شده که تا شش درصد الکل در مشروبات الکلی را جایز می دانید؟

استاد: من شش نگفتم، گفتم دو الیٰ سه درصد؛ همین دو الیٰ سه درصدی که در همین ماءالشعیر هست. شش درصد را مقداری بیشتر کردند!

تلمیذ: نان هم همین مقدار دارد.

استاد: بله در همه چیز هست در خیلی چیزها. الآن این بیلیارد و این چیزها در دنیا عنوان قمار دارد، در دنیا این حالت را دارد؛ لذا حکم حرمت هم بر آن مترتب است.

تلمیذ: اگر موضوعٌ‌له آن قمار باشد، از آن حالت ورزشی‌بودنش خارج بشود مثلاً بعد از چهل سال، پنجاه سال عنوانش عوض بشود.

استاد: بله اگر به‌طور کلی تغییر پیدا کند، دیگر الآن روی حساب قمار کسی بیلیارد نکند. یک چیز عادی می‌شود که این مفهوم آن‌عنوانی، دیگر از او سلب شده؛ این هم می‌شود مثل فوتبال و بازی‌های دیگر.

تلمیذ: ولی آنکه در روایت تصریح شده مثل شطرنج؟

استاد: شطرنج بله، شطرنج را نمی‌شود کاری کرد.

تلمیذ: ولو اینکه ذاتش از عنوان قمار خارج بشود؟

استاد: اصلاً نفس لعب با شطرنج حرام است، نه جنبهٔ قماری، اصلاً [حرمتش لحاظ] جنبهٔ قمار ندارد، حالا قمار هم که هست.

تلمیذ: عرف را عرف عام باید گرفت یا اینکه عرف ایران؟

استاد: نه‌خیر! عرف ایران نیست، عرف، عرف دنیا است. مربوط به یک شهر و دِه نیست، نه این اشتباه نشود! آن چیزی که ملاک شارع است، شارع به یک ترتّب عنوان کار دارد و آن عنوان هم یک مسالهٔ تکوینی است نه اعتباری؛ چه ما بخواهیم چه نخواهیم این عنوانی که الآن روی این قضیّه مترتب است، یک مسئله‌ای است که در اعتبار معتبر قرار ندارد و به دست معتبِر نیست؛ این بر اثر تغییر و تحول اجتماعی در روند تعاملی است که با این عنوان انجام می‌دهد و بر آن اساس است. آن تغییر و تحول اجتماعی در این تحول اثرگذار است، نه اینکه اعتبار معتبِر که در یک‌جا، در شهری این عنوان را از آن بردارد. او می‌تواند عنوان را از این فعل خودش به عنوان قضیّهٔ شخصیه بردارد ولی به عنوان یک قضیّهٔ حقیقیه که آن جنبهٔ تحقق موضوع، خارجاً آن حکم رفته روی آن عنوان قماریتی که بر این است.

یک وقت شارع می‌گوید اگر بازی را بعنوان قمار انجام بدهی این می‌شود حرام. همین والیبال و فوتبالی که الآن حلال هست، به عنوان قمار حرام می‌شود، نفس لعب در اینجا اشکال ندارد ولی این عنوانی که به آن بار می‌شود آن را در تحت همان قضیّهٔ حقیقیه داخل می‌کند و این حرمت به آن بار می‌شود. اگر آن عنوان را نداشته باشد و صرف ورزش باشد، اشکال ندارد.

حکم خرید و فروش آلات موسیقی

یک وقت شارع حکم را روی قمارکردن خارج نمی‌برد بلکه می‌برد روی آن مفهومی که عرف آن مفهوم را بر آن حمل می‌کند. براساس تعلق آن مفهوم، این موضوع هم محکوم به همین حکم خواهد شد، آن مفهوم دیگر در اختیار معتبِر نیست. شما اگر ساز را در منزلتان ببرید و استفاده نکنید، باز خرید و فروش آن حرام است. یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد: [یکی جنبهٔ قمارداشتن و] یکی عنوان حرمت استفادهٔ از یک شیئی که موجب بروز و ظهور ساز است؛ شما حتی کدو را بردارید به نیت

اینکه بخواهید این را تبدیل به ساز بکنید، این معامله باطل است. در حکایات داریم که می‌گویند فارابی کدو را برداشت دو تا نخ به آن آویزان کرد و شروع کرد زدن، حالا کدو که دیگر ساز نیست، کدو را خورشت می‌کنند و می‌خورند!

تلمیذ: این کدوها را خشکش می‌کنند از درون آن ساز در می آورند مثل این قلیان که از کدو درست می‌کنند.

استاد: اصلاً من شنیدم که خشک کردن هم ندارد، همان کدویی که وسطش خالی است اصلاً خودش از آلات هست، اتفاقاً در آلات موسیقی باستان و قدیم چنین چیزی جزء آلات موسیقی بود. من خودم دیدم یکی از آلات موسیقی‌شان همین کدو بود که نخ‌هایی از آن رد می‌کردند. ولی حالا نه، همین کدو را انسان بردارد و این استفاده را بکند حرام می‌شود. حالا اگر مردم هندوانه را این‌طور بکنند، باز همین است، خربزه را بکند، این دیگر بسته به ذوق و ابتکار سرکار دارد که این ذوق خلاق شما چگونه از این نعمات الهی استفادهٔ بهینه کند! این به این قضیّه برمی‌گردد و داخل در تحت حرمت می‌شود.

این یک مسئله، و مسئلهٔ دیگر اینکه حالا اگر آلتی

بشود آلت قمار، این دیگر با آن استعمال ساز دو تا می‌شود و با آن فرق می‌کند؛ خود این آلت و وسیله مفهومی برایش مترتب می‌شود. بعضی‌ها هستند با اینکه اهل ساز نیستند برای دکور ساز می‌گیرند و در منازلشان آویزان می‌کنند. من شنیدم خیلی از منازلی که درست می‌کنند جایی برای مشروب هم درست می‌کنند تا این خانه جایی هم برای مشروب داشته باشد. حالا بر فرض هم چیزی گیرش نیاید که آنجا بگذارد ولی همین درست‌کردن حرام می‌شود و چیزی هم در آن نیست؛ همین سنگ و گچ حرام می‌شود و پولی که معمار برای همین مقدار گرفته حرام است، اکلش حرام است و آن شخصی که آجر داده برای همین جا داده، همهٔ این‌ها می‌شود حرام.

مثل اینکه رسم هست که جایی برای دکور کتابخانه درست می‌کنند، حالا شخص اندازهٔ خر هم نمی‌فهمد! ولیکن جایی برای کتابخانه درست می‌کند. کتابخانه خودش دکور است.

خاطره‌ای از خرید کتاب‌های دکوری!

در همان زمان سابق ما با مرحوم آقا رفته بودیم

کتابخانهٔ شمس در ناصرخسرو، کتاب‌های قدیمی را می‌آورد و آدم واردی بود به کتاب، روزی ما نشسته بودیم و فردی آمد، تقریبا کمی مسن هم بود و مدتی نشست و چند تا کتاب گرفت، دیدیم فلان شخص برایش کتاب‌ها را آورد. ما نگاه به قیافه‌اش می‌کردیم این ژستی که گرفته با این طرز صحبتی که می‌کند، این دو به هم نمی‌خورد، این‌ها با هم تناسب ندارند، بعد یک‌دفعه دیدیم که ـ ما هم رفته بودیم توی نخ این، کوچک بودیم، هفت یا هشت سالم بود ـ می‌گوید: کتابی که جلدش سبز رنگ باشد و به این‌قدر باشد و این‌قدر ندارید؟ آن آقای مسئولش گشت و یک کتاب برداشت و به او داد. مرحوم آقا زد زیر خنده و سرشان پایین [بود] و آن شخص وقتی که رفت [کتاب فروش] گفت: او هریک ماه – دو ماهی اینجا پیدایش می‌شود، از همین کتاب‌های رنگارنگ می‌خرد و حساب پولش را هم نمی‌کند که چقدر است، ما به او می‌دهیم، یک دفعه می آید و می‌گوید: کتاب قرمز بده! این دفعه سبزش را گرفته، دفعهٔ دیگر صورتی و سیاه! این دکور است، این هم جزء ساختمان و... حساب می‌شود.

همین سازی را که الان می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌کنند، با اینکه ممکن است سال‌ها بگذرد و دست نزنند و فقط گردوخاکش را بگیرند، این عمل می‌شود حرام؛ این آلتی است که عنوان محرم بر رویش است. گرچه به عنوان قشنگی [استفاده کند]، قشنگی که اشکال ندارد، آدم می‌خواهد یک چیز قشنگ بگیرد؛ حالا به جای اینکه تابلوی قشنگ آویزان کند، یک ساز می‌گذارد، هم قشنگ است و هم یک چیز جدید است. نه این نمی‌شود! این حرام است؛ چون این وسیله‌ای است که الآن عنوان حرمت را از خودش سلب نکرده، تا نگاه بکنی می‌گویی این ساز است. اینکه می‌گوییم این ساز است با خودش مفهوم حرمت را هم آورد، مفهوم عدم جواز بیع را هم آورد؛ گرچه می‌گوید خدایا من در عمرم حتی به این دست نزدم، فقط آن خادم می‌آید این را تمیز می‌کند، حتی دست من هم به این نخورده، اینکه این را خریدی و آوردی در خانه‌ات [حرام است.]

ملاک حرمت ساخت، معامله ونگهداری مجسمه

و از همین باب است مجسمه‌ها، این مجسمه‌های

که در منازل هست همهٔ این‌ها حرام است و همهٔ این‌ها موجب کدورات است. حالا گرچه مثلاً نظر، نظر مجسمه‌آوردن نباشد ولی همین نفس وجود [و] عنوانی که این مجسمه پیدا کرده که شارع حکم حرمت کرده بر صنعت و بیع و حفظ، [موجب] سرایت این حکم در همین جا است.

و اتفاقاً این از آن مواردی است که در همان زمان هم بوده، نه اینکه اختصاص داشته باشد بر اینکه معبودی باشد که خیلی‌ها در منازلشان به عنوان عبادت دارند؛ مانند بودائی‌ها و گاوپرست‌ها [که] مجسمه‌های گاو را در خانه‌شان می‌برند.

نفس وجود این مجسمه اثری دارد که براساس آن اثر، شارع حکم حرمت کرده و آن با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی‌رود، آن به حال خودش باقی است.

تاثیر منفی شطرنج بر نفس

تلمیذ: شطرنج هم به همین شکل است؟ یعنی یک اثر خاصی روی نفس می گذارد؟

استاد: بله

تلمیذ: علتش چیست؟

استاد: خود شطرنج فی‌حدنفسه تاثیر خیلی سوئی در نفس دارد و اصلاً به‌طور کلی نفس را از

نظر جنبهٔ ربطیِ خودش سلب می‌کند و متوجه آن جنبهٔ مادی می‌کند؛ کسی که شطرنج بازی می‌کند کم‌کم نفسش از آن حالت جنبهٔ ربطی خودش برمی‌گردد و متحول و جامد می‌شود؛ آن فکر و نفس روی این ماده و مادیات جامد می‌شود.

چطور اینکه می‌گویند بازار نروید! رفتن در بازار کراهت دارد. شما همین‌که از بازار رد می‌شوید، سروصدای دکان‌ها را می‌شنوید؛ فردی معامله می‌کند،آن یکی چانه می‌زند، فردی قیمت بالا می‌دهد، دیگری دعوا می‌کند، او داد می‌زند: حسن آقا بیار آن جنس را! همین‌که رد می‌شوید و از آن طرف بازار خارج شوید، متوجه می‌شوید که حالتان در این بازار فرق کرد. مگر اینکه این گوشتان را بچسبانید و این‌طوری بکنید، کله‌تان پایین باشد به شرطی که پیشانی‌تان به جایی نخورد! همین‌طور بروید جلو و خارج شوید! تازه حالا آن‌طور نیز حال و هوایش در انسان تاثیر می‌گذارد. ولی اگر وارد بازار شوید و خارج شوید، متوجه می‌شوید که حالتان با قبل از بازار فرق کرده است. این یک

تفاوت است، این همان کراهتی است که می‌گویند انسان در بازار نرود!

انسان اگر کاری در بازار نداشته باشد، برای چی برود؟! مگر اینکه کاری داشته باشد که آن یک مطلب دیگر است، بخواهد به‌خاطر کاری برود و انجام بدهد و برگردد. شدیدتر از همین جهت را انسان درجاهای دیگر نیز می‌بیند؛ جاهایی که انسان در آن جاها دنیا را زیاد می‌بیند، خواهی‌نخواهی تاثیرش را در نفس خودش احساس می‌کند.

مسالهٔ شطرنج حالتی دارد که اصلاً به‌طور کلی نسبت به وضعیت انسان، حالت خمودی می‌آورد و می‌گویند اصلاً موجب بیماری‌هایی هم می‌شود! از نظر روانی موجب خیلی از بیماری‌های مختلفی می‌شود، کسانی که مُدمِن [معتاد و خوگرفته] با این شطرنج هستند. منتها خصوص شطرنج این‌طور است، در چیزهایی دیگر می‌گویند این‌طور نیست، این شطرنج به‌خصوص چنین مسئله‌ای دارد.

تلمیذ: حالا یک ایرانی با آن قهرمانان روسیه مسابقه گذاشتند چهل‌هزار دلار جایزه به او بدهند. در مسابقهٔ شطرنج که هر کدام برنده شد این مبلغ را جایزه ببرد.

استاد: دولت جایزه می‌دهد؟ این بیت‌المال نیست؟! آن کسی که الآن این کار را انجام می‌دهد به

نیت این است که جایزه را ببرد، اینکه قمار است.

تلمیذ: در ایران برگزار می‌شود، بین قهرمان شطرنج ایران و قهرمان جهان به نام کارپف است، در طهران برگزار می‌شود.

استاد: این چیزها دیگر به عقل ما نمی‌رسد!

حکم اهدای عضو

تلمیذ: راجع به اهدای عضو که شخصی مرگ مغزی هست با این اعضاء، جان دیگری نجات پیدا می‌کند نظر حضرت‌عالی چیست؟

استاد: در مرگ مغزی هنوز حکم میت روی آن بار نمی‌شود و هنوز روح به بدن تعلق دارد؛ لذا جایز نیست. تا وقتی که روح بالکلیه قطع علقهٔ از بدن نکرده باشد، نسبت به او حکم حیّ تلقی می‌شود و درآوردن اجزاء طبعاً حرام است. بله! به مجرّد اینکه قطع علقه شد آن وقت اشکالی ندارد.

تلمیذ: دیگر مُثله‌شدن صدق نمی‌کند؟

استاد: دیگر صدق نمی‌کند.

تلمیذ: آیا صحیح است که قرنیه را استثناء کرده‌اید؟

استاد: قرنیه تا شش ساعت بعد از قطع اکسیژنِ از مغز نیز زنده است. قرنیه استثناء نیست ولی نسبت به سایر اعضاء فرق می‌کند؛ برای سایر اعضاء حتماً باید قلب کار کند، قطعاً نبایستی که شخص، مرده باشد، می‌شود که در کُما و...باشد ولی باز بالأخره این کلیه حیات خودش را از دست نداده، قلب می‌زند ولو با پمپاژ و...، اما اگر مرگ پیدا بشود، می‌گویند دیگر پیوند فایده‌ای ندارد، از آن نظر

می‌گویند. حالا اگر به جایی رسیدند که حتی بعد از فوت هم بتوانند دوباره این اجزاء را احیاء کنند، آن مسئلهٔ دیگری است ولی نسبت به قرنیه حکم همان است، خود قرنیه زنده است.

تلمیذ: با توجه به اینکه قرنیه را از بانک قرنیه می‌گیرند لازم است که انسان تحقیق کند که این قرنیه بعد از مرگ بوده یا قبل از مرگ؟

استاد: نه دیگر آن تحقیق نمی‌خواهد.

تلمیذ: بانک قرنیه هست که دو سه سالی است تأسیس شده، بعد از اینکه مرگ پیش می‌آید، نه مرگ مغزی.

استاد: مثلاً تصادفات و...

تلمیذ: بانک قرنیه از آنجا می‌آورد ولی کلیه تا شش ساعت بعد امکان‌پذیر هست.

استاد: کلیه این‌طوری هست؟

تلمیذ: بله کلیه دیرتر از بین می‌رود. اهدای اعضا از فرد زنده چگونه هست؟

استاد: نمی‌شود، جایز نیست.

تلمیذ: یکی از کلیه‌ها می‌گویند اضافی است؟

استاد: چه کسی می‌گوید اضافی است؟! می‌گویند جگر هم سه‌چهارمش اضافی است، یک‌چهارمش کافی است، پس ما برویم جگر را در بیاوریم، تقسیم کنیم! قصابی هست! شُش هم یک دانه‌اش اضافی است، بعضی‌ها هستند با نصف شُش دارند نفس می‌کشند بیچاره‌ها!

آنچه که اضافی است، آن مغز است، آن اضافی است! در این دوره‌زمانه بقیّه چیزها اضافی نیست.

حرمت تعدی به حقوق دیگران

تلمیذ:....

استاد: آن عقلا که در دنیا این مسئله را می‌گویند، حکم روی خود موضوع فی‌حدنفسه در وعاء اعتبار انسانی رفته، نه به‌لحاظ آن ملیّت خاص یا تدیّن خاص؛ یعنی وقتی چنین مسئله‌ای را عقلا می‌گویند، جنبهٔ شرعیتش در مسیح یا یهود را لحاظ نکرده‌اند، این مسئله در استناد به فعل انسانی مورد ملاحظه قرار گرفته، تعدّی به دیگران که عقلا آن را مذمت می‌کنند، به یهودیت و مسیحیت کار ندارد؛ هرچه که موجب تعدی به حقوق به دیگران است، فی‌حدنفسه از نظر عرف عقلائی بدون ملاحظهٔ شرع خاص مذموم است.

این تعدّی مصادیقی دارد: تعدی جانی، تعدی نسبت به مال، تعدی نسبت به حیثیت و آبروی شخص که اصلاً جنبه مالی ندارد، تعدی حقوقی، که تعدی به حقوق است؛ شخصی یک کارخانه دارد. آن‌ها هم نمی‌روند درب کارخانه‌اش را ببندند، نمی‌روند این کار را بکنند، وقتی که می‌خواهد به کارخانه برود، جلویش را می‌گیرند. دائم می‌گوید: شما به من تعدی کرده‌اید! می‌گویند: ما تعدی

نکرده‌ایم، کارخانه‌ات بسته است، فقط او را می‌گیرند و نمی‌گذارند به کارخانه برود و کارخانه تعطیل می‌شود. این تعدی به حق است. یا شخصی را می‌گیرند و نمی‌گذارند حرکت کند. می‌گویند: ما که تو را نمی‌زنیم و کاری به تو نداریم، فقط نمی‌گذاریم راه بروی. این اشکال دارد. همین طور هرچیزی که [موجب] این تعدی نسبت به حق [شود اشکال دارد]؛ حقی که یک فرد در محدودهٔ اختیار خودش آن حد را برای خودش محفوظ نگه می‌دارد؛ مثلاً ماشین پارک‌کردن جلوی درب منزل یک شخص، این حقی است که نسبت به منزل و حریم خودش حق او است، کسی که می‌خواهد ماشین را پارک کند، ماشین را که در منزل نمی‌برد! کنار منزل پارک می‌کند. و همین مقدار تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود. کسی که جلوی درب گاراژ پارک کند و صاحب‌خانه نتواند ماشین را از گاراژ بیرون بیاورد، این تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود.

حالا اگر کسی بگوید در دین شما این چیزها است و در دین ما این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها قابل پذیرش نیست؛ این‌ها چیزهایی است که شارع

بنا را بر همین سیره قرار داده و لازم نیست از طرف شارع بیاید.

وقتی که سَمرة بن جُندب[1] در منزل آن انصاری نخلی دارد، شارع حق استفادهٔ از این نخل را به مالک داده است؛ شما می‌توانید از این نخل استفاده کنید، هَرس کنید، آب بدهید و به آن رسیدگی کنید. این حق استفاده از آن، و به آن فرد انصاری می‌گوید: تو نمی‌توانی جلوی حق او را از دسترسی به مال خودش بگیری! مگر بگویی این منزل، منزل من است. بالأخره این شجره هم در منزل من غَرس شده است و در محدودهٔ من است.

شارع می‌گوید: به میزان این شجره، حق تو نسبت به تمامیت ارض تقلیل پیدا کرده. در اینجا دو حق است: یک حق مختصر و یک حق بیشتر. ولی به این [مالک نخل] هم می‌گوید: برای استفادهٔ از حقت به حق او نباید تجاوز کنی! حدش را عرف تعیین می‌کند؛ دیگر هر روز نمی‌تواند بیاید، هفته‌ای یک دفعه بیاید؛ البتّه این هفته‌ای یک دفعه را دیگر

---

[1] کافی، ج ۵ ص ۲۹۲

پیغمبر نگفته! حتما باید پیغمبر بگوید: استفادهٔ از حقت را هفته‌ای یک بار، آن هم یک ساعت، من تعیین و جعل می‌کنم؟! نه این حق را خود عرف تعیین می‌کند، یک درخت است بیش از یک هفته – دو هفته هم نیاز به وارسی ندارد. همین قدر که ببینی وضعش چطور است؛ [آیا] خشکیده؟ و شاخه‌اش را هرس کنی، دو هفته‌ای یک بار و یک ساعت کفایت می‌کند.

حالا اگر از آن میزانی که عرف تعیین کرده تخطی کند، در این صورت با حق آن شخص تزاحم پیدا می‌کند. اخطار اول، اخطار دوم، اخطار سوم، بعد می‌گویند برو اصلاً بِکّن و بینداز جلویش، اینکه می‌گوید بکن یعنی درخت خشک می‌شود، نخل را دربیاورند خشک می‌شود. می‌گوید درخت خشک بشود ولی به حق آن مثلاً تعدّی نشود، الآن چون تعدی شده در این صورت نمی‌شود [مماشات و صبر] کرد.

حالا اگر قضیّه عکس بود؛ یعنی این سمره بن جندب صاحب‌خانه شد، این آدم لامذهب که صدها حدیث بر ضد امیرالمؤمنین تحویل معاویه داد.

ایشان و ابوهریره و از این‌ها همیشه در تاریخ بودند؛ خواب درست می‌کردند، معجزه درست می‌کردند، روایت درست می‌کردند و مردم را گول می‌زدند، همیشه بودند. این قضیّهٔ ابن ملجم و قضیّهٔ ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾[1] مال این سمره است. ابوهریره با آن همه خباثتش مثل سمره این‌قدر قسی و مکدر نبود؛ چقدر آدم کشت، چقدر زنا کرد، سمره از فرمانداران معاویه بود. اینکه برود حدیث راجع به امیرالمؤمنین جعل کند، فردا می‌شود فرماندار معاویه و هرکاری هم می‌کند. حالا اگر این قضیّه عکس بود؛ یعنی اگر آن صاحب بُستان سمره بود و آن انصاری صاحب درخت بود، هر وقت می‌خواست بیاید نمی‌گذاشت که وارد خانه بشود، در این صورت پیغمبر می‌گفت: می‌توانی درش را بشکنی و وارد بشوی و به میزانی که عرف تعیین کرده است به درختت سر بزنی، اگر مسئله عکس می‌شد. یعنی در اینجا شکستن در که حرام است حلال می‌شود.

---

[1] سوره بقره «۲» آیه ۲۰۷.

اللَهمّ صلّ علىٰ محمّدٍ و آلِ محمّد